



## مختصری از تاریخ بودیسم و اسلام در افغانستان

الکساندر برزین

نوامبر ۲۰۰۱، بازنگری دسامبر ۲۰۰۶

مترجم: سجاد همدانی

### جغرافیا

از زمان‌های قدیم، مکتب‌های مختلف هینایانا (Hinayana) بودیسم در قلمرو حکومت‌هایی بودند که در مسیرهای تجاری به سوی آسیای مرکزی قرار داشتند. گندارا (Gandhara) و باختر دو پادشاهی مهم این منطقه بودند. گندارا در دو سوی گذرگاه خیبر شامل مناطق پنجاب پاکستان و افغانستان قرار داشت. با گذشت زمان، بخشی که در افغانستان بود، از گذرگاه خیبر تا دره کابل، ناگاراها را (Nagarahara) نام گرفت. اما قسمتی که در پنجاب بود نام گندارا را حفظ نمود. باختر از دره کابل به سوی شمال وسعت داشت و جنوب ازبکستان و تاجیکستان را در برمی‌گرفت. در طرف شمال آن سغد قرار داشت که در ازبکستان مرکزی و شمال غرب تاجیکستان واقع شده بود. بخش جنوبی باختر در شمال دره کابل، کاپیشا (Kapisha) نام داشت و بخش شمالی بعدها تخارستان نامیده شد.

### اوانلاستقرار بودیسم

بر اساس شرح حال بودا که در متون هینایانا بودیسم آمده است، مانند متن سروستی ودا (Sarvastiveda) «سوترای موعظه‌های گسترده»، (*The Sutra of Extensive Play*) تاپاسو و بالیکا، دو برادر بازرگان اهل باختر، اولین مریدانی بودند که در بین عوام عهد پیروی را به جا آوردند. این هشت هفته بعد از روشن‌ضمیر (enlightenment) شدن شاکيامونی واقع شد. بنا بر روایات این مربوط به سال ۵۳۷ قبل از میلاد است. بالیکا بعدها راهب شد و صومعه‌ای در نزدیکی شهر خود بلخ، نزدیک مزار شریف امروزی، بنا کرد. او با خود هشت تار موی بودا را به یادگار آورده بود و برای نگهداری آنها یک گنبد ساخت. تقریباً در همین زمان باختر بخشی از امپراطوری هخامنشی ایران گردید.

در سال ۳۴۹ قبل از میلاد، چندین سال بعد از دومین شورای بودیسم، مکتب ماهاسنگیکا (Mahasanghika) که سنتی از هینایانا بود از تراوادا (Theravada) جدا شد. عده بسیاری از پیروان ماهاسنگیکا که جمعه بودا را با خود به یادگار آورده بودند، به گندارا رفتند و در شهر اصلی کهدر قسمت افغانی واقع بود به نام هده، نزدیک جلال آباد امروزی، صومعه‌ای به نام ناگاراویهارا (Nagara Vihara) بنا کردند.

بعد از مدت کوتاهی، یکی از بزرگان تراوادا به نام سمبوتا ساناواسی (Sambhuta Sanavasi) پیروانی پیدا کرد او کوشش نمود که رسوم خود را در کاپیشا بنیان نهد. اما موفق نشد و ماهاسنگیکا به صورت مکتب اصلی بودیسم در افغانستان ریشه دواند.

سرانجام، پنج مکتب جداگانه از ماهاسنگیکا انشعاب یافت. مکتب اصلی در افغانستان لوکوتاروادا (Lokottaravada) بود، که بعدها در دره بامیان در کوه‌های هندوکش تاسیس شد. بین سده سوم و پنجم میلادی، پیروان این مکتب برای اثبات ادعای خود مبنی بر طبیعت متعالی و مافوق انسانی بودا، بزرگترین پیکره وی را در حالت ایستاده ساختند. در سال ۲۰۰۱ میلادی، طالبان این پیکره را بکلی تخریب نمود.

در سال ۳۳۰ قبل از میلاد، اسکندر کبیر اهل مقدونیه بخش بزرگی از امپراطوری هخامنشی را، از جمله باختر و گندارا، فتح کرد. وی نسبت به رسوم مذهبی این مناطق بردباری نشان داد، البته به نظر می‌رسد که قبل از هر چیز، وی به تسخیر نظامی علاقه‌مند بود. جانشینان او سلسله سلوکیان را بنیان نهادند. در سال ۳۱۷ قبل از میلاد، دودمان موریاهای (Mauryan) هند گندارا را از سلوکیان گرفتند. از اینرو در این مدت کوتاه، این منطقه تنها به صورت سطحی تحت نفوذ یونان قرار گرفت.

آشوکا (Ashoka) امپراطور موریای (ح. ۲۳۲-۲۳۷ - قبل از میلاد) علاقه مند به بودیسم تراوادا بود. در اواخر سلطنت خود، یک هیئت تراوادایی زیر نظر ماهاراکهیتا (Maharakkhita) به گندار افرستاد. این هیئت در جنوب قندهار «ستون‌های آشوکا» را بنا کردند که بر روی آنها فرمان‌های بودیسم نوشته شده بود. از طریق این هیئت‌ها، تراوادا در افغانستان کمی حضور پیدا کرد.

### مکتب سروستیوادا و قلمرو پادشاهی یونانی-باختری

در اواخر دوره سلطنت آشوکا، بعد از شورای سوم بودیسم، مکتب سرواستیوادای (Sarvastivada) هینایانا از تراوادا جدا شد. بعد از مرگ آشوکا، پسر او جالوکا (Jaloka) سروستیوادا را در کشمیر رایج ساخت.

در سال ۲۳۹ قبل از میلاد، اشراف محلی یونانی اهل باختر بر علیه حاکمیت سلوکیان قیام کردند و استقلال خود را به دست آوردند. در سال‌های بعد، آنان سغد و کشمیر را از تصرف سلوکیان بیرون آوردند و امپراطوری یونانی-باختر را بنا نهادند. راهبان کشمیری به سرعت مکتب سروستیوادا هینایانا را در باختر گسترش دادند.

در سال ۱۹۷ قبل از میلاد، یونانی-باختری‌ها گندارا را از موریاهای گرفتند، متعاقباً، مکتب سروستیوادا به جنوب افغانستان رسید. در نتیجه تاثیر متقابل فرهنگی بین فرهنگ یونانی و هندی، سبک یونانی اثر عمیقی بر هنر بودیسم، به ویژه در تجسم شکل انسان و تزئین لباس، گذاشت.

اگر چه تراوادا هیچوقت در قلمرو پادشاهی یونانی-باختری قدرت نداشت، یکی از شاهان این دودمان، مناندروس (Menandros) (پالی: میلیندا، ح. ۱۵۵-۱۳۰ قبل از میلاد) به دلیل نفوذ یک راهب هندی به نام ناگاسنا (Nagasena) که بدان جا آمده بود پیرو تراوادا شد. پادشاه از این استاد هندی پرسش‌های متعددی می‌نمود. گفتگوی آنها به نام «پرسش‌های میلیندا» (*The Questions of Milinda*) معروف شد. اندکی بعد از آن، دولت یونانی-باختری با سریلانکا روابطی ایجاد نمود و هیئتی از راهبان را به آنجا فرستاد تا در مراسم تقدیس یک معبد بودایی که به فرمان شاه دوتاگامانی (Dutthagamani، ح. ۱۰۱-۷۷) بنا شده بود شرکت کنند. در نتیجه این روابط فرهنگی، راهبان یونانی-باختری بصورت شفاهی پرسش‌های میلیندا را در سریلانکا نقل کردند. بعدها، این پرسش‌ها در متون دینی به صورت قوانین مذهبی به مکتب تراوادا اضافه شدند.

## دوره کوشانیان

بین سال‌های ۱۷۷ و ۱۶۵ قبل از میلاد توسعه امپراطوری هان چین در سمت غرب تا گانسو و در شرق تا ترکستان شرقی (شین‌جیانگ) موجب مهاجرت بسیاری از قبایل چادرنشین آسیای مرکزی به سوی غرب شد. یکی از این قبایل، سیونگنو (Xiongnu)، به قبیله یوئزی (Yuezhi) حمله کرد و بخش وسیعی از این قبیله را در خود ادغام نمود. یوئزی‌ها قفقازیانی بودند که به یکی از زبان‌های قدیمی هندو-اروپایی غربی صحبت می‌کردند. آنها نشانهای بودند از مهاجرت تژاد قفقازی به شرقی‌ترین مناطق. بر طبق بعضی از منابع یکی از پنج قبیله اشرافی یوئزی، که در منابع یونانی به نام تخاری‌ها معرفی شده‌اند، به سوی قزاقستان شرقی امروز مهاجرت نمودند و موجب کوچ چادرنشینان محلی به نام شاکا‌ها (ایرانیان باستان: ساکا) به طرف جنوب شدند. یونانیان این چادرنشینان را سکايتیان (Scythians) می‌نامیدند. تخاریان و شاکاس‌ها به زبانی ایرانی صحبت می‌کردند. به دلیل تفاوت زبانی، این موضوع مورد بحث است که آیا تخاری‌ها از بازماندگان یوئزی، معروف به «تخاری»، هستند یا نه؟ همچنین در سده دوم هجری، تخاری‌ها مدنیت پیشرفته‌ای را در کوچه (Kucha) و تر فان (Turfan) در ترکستان شرقی به وجود آوردند. معهذاً واضح است که شاکاسها هیچ رابطه‌ای با قبیله شاکیا در منطقه شمال مرکزی هند، جایی که شاکيامونی بودا در آنجا متولد شد، ندارند.

شاکاس‌ها نخست سغد را از یونانی-باختری‌ها گرفتند و بر آنجا مسلط شدند و پس از آن در سال ۱۳۹ قبل از میلاد در زمان سلطنت مناندروس (Menandros)-باختر را نیز تصرف کرد. در آنجا شاکاس‌ها به بودیسم گرویدند. در سال ۱۰۰ قبل از میلاد تخاری‌ها سغد و -باختر را از شاکاس‌ها گرفتند. پس از تصرف و اقامت در این مناطق به بودیسم گرویدند. این آغاز دودمان کوشان بود که در کشمیر، شمال پاکستان و شمال غرب هند توسعه یافت.

مشهورترین شاه کوشانی کانیشکا (ح. ۱۰۲-۷۸ قبل از میلاد) و پایتخت غربی او کاپیشا بود. وی از مکتب سروسستیوادای هینایانا پشتیانی کرد. یکی از فرقه‌های مذهبی آن به نام بها شیکا در تخارستان متداول بود. گوشاکا (Ghoshaka)، راهب تخاری، یکی از گردآورندگان تبصره‌های و ابهاشیکا درباره ابهیدارما (abhidharma) (مباحث علمی خاص) بود. او در چهارمین شورای بودیسم که کانیشکا (Kanishka) برگزار نمود، مورد پذیرش واقع شد. وقتی که گوشاکا بعد از شورا به تخارستان برگشت، مکتب غربی وی بها شیکا (بالهیکا) را تأسیس کرد. پس از مدت کوتاهی، صومعه اصلی بلخ به نام ناوا ویهارا (Nava Vihara)، به مرکز مطالعات عالی بودیسم در تمام آسیای مرکزی تبدیل شد. این صومعه از لحاظ علمی در سطح صومعه نالاندا در منطقه مرکزی شمال هند بود. در ناوا ویهارا بر مطالعه و بیها شیکا ابهیدارما (Vaibhashika abhidharma) تأکید می‌شد و تنها راهبانی پذیرفته می‌شدند که متن‌هایی در باره این موضوع تالیف کرده بودند. به دلیل این که دندان بودا به عنوان یک یادگار مقدس در آنجا حفظ می‌شد، این محل به عنوان یکی از مراکز زیارتی در مسیر راه ابریشم از چین به هند بود.

حدود ۶۰۰ قبل از میلاد، زردشت در بلخ متولد شد. این محل شهر مقدس آیین زردشت بود. مذهب ایرانیان که بنابر تعلیمات زرتشت بر نیایش آتش تأکید می‌کند، از این شهر رواج پیدا کرد. کانیشکا همچنان سیاست بر دباری مذهبی یونان-باختری را دنبال نمود. بدین ترتیب بودیسم و دین زردشتی در بلخ همزیستی مسالمت‌آمیزی داشتند و بر پیشرفت یکدیگر تأثیر می‌گذاشتند. به طور مثال، در این دوره، صومعه‌هایی که در غارها بنا شده بودند با نقاشی‌هایی از شعله‌های آتش و متونی از کتاب مقدس بودایی مزین شده بودند و آنها «بودا مزدا» نامیده می‌شدند. این ترکیبی از بودا و اهورا مزدا اعلی‌ترین خدای زردشتیان است.

در سال ۲۲۶ میلادی، امپراطوری ساسانیان پارسی به حاکمیت کوشانیان در افغانستان خاتمه دادند. ساسانیان با وجودی که حامی قدرتمند آیین زردشتی بودند، اجازه ساخت تعداد بیشتری صومعه را به بودائیان دادند. در زمان حاکمیت آنها پیروان لوکوتار اوادا (Lokottaravada) دو پیکره بزرگ بودا در بامیان ساختند.

تنها مورد استثنایی که عدم بردباری ساسانیان را نسبت به سایر مذاهب نشان می‌دهد به نیمه دوم سده سوم باز می‌گردد زمانی که مؤبد کارتیر (Kartir) بر سیاست گذاری مذهبی دولت مسلط بود. چون او ترکیب آیین بودایی و زردشتی را کفر می‌دانست، دستور داد چندین صومعه بودایی را در افغانستان خراب کنند. بعد از مرگ وی بودیسم به سرعت موقعیت خود را باز یافت.

### هون‌های سفید و شاهان ترک

در آغاز سده پنجم، هون‌های سفید، که یونانی‌ها آنها را به نام هفتالیته‌ها (Hephthalites) و هندی‌ها آنان را به نام توروشکاها (Turushkas) می‌شناختند، قسمت زیادی از سرزمین‌های کوشانی‌ها، از جمله افغانستان را، از ساسانیان گرفتند. در آغاز هون‌های سفید از دین خود پیروی می‌کردند که شبیه آیین زردشتی بود، اما به زودی حامیان قوی آیین بودایی شدند. در فاصله سال ۳۹۹ تا ۴۱۴ قبل از میلاد، زائر چینی هان فاکسیان (Faxian) به قلمرو آنها سفر کرد. او در گزارش‌های خود به گسترش چندین مکتب هینایانا اشاره کرده است.

شاهان ترک از بازماندگان کوشانیان بودند. بعد از سقوط سلسله کوشان توسط ساسانیان، آنها بخش‌هایی از امپراطوری ساسانیان را که در شمال غرب و شمال هند واقع بود متصرف شدند. آنها تا اوائل قرن چهارم، زمان ایجاد سلسله گوپتا (Gupta) ی هند، بر این مناطق حکومت کردند و سپس به ناگاراها فرار کردند. آنها بخشی از این مناطق را از هون‌های سفید گرفتند و تا اواسط سده پنجم حاکمیت خود را تا دره کابل و کاپیسا توسعه بخشیدند. شاهان ترک مانند کوشانی‌ها و هون‌های سفید قبل از آنها، از آیین بودایی در افغانستان حمایت می‌کردند.

در سال ۵۱۵ پادشاه هون‌های سفید، میهیراکولا (Mihirakula)، تحت تاثیر نفوذ و سعایت گروه‌های غیر بودایی که در دربارش بودند، بودیسم را ریشه کن نمود. وی صومعه‌های بودایی را ویران کرد و عده زیادی از راهبان آنها را در شمال هند، گندارا و به خصوص در کشمیر به قتل رساند. در بعضی از مناطق ناگاراها که تحت تسلط وی بود، این سرکوب و آزار شدید نبود. پسر وی این سیاست را تغییر داد و صومعه‌های جدیدی در این مناطق بنا نمود.

### ترک‌های غربی

در سال ۵۶۰ ترک‌های غربی که از شمال غرب ترکستان آمده بودند بر قسمت‌های غربی راه ابریشم مسلط شدند. آنها به تدریج به سوی باخترپیش رفتند و شاهان ترک را به سوی شرق به ناگاراها راندند. عده زیادی از رهبران ترک غربی از مردم محلی آیین بودیسم را آموختند و در سال ۵۹۰ یک صومعه جدید در کاپیسا بنا کردند. در سال ۶۲۲ فرمانروای ترک غربی تانگ شی‌هو قاغان (Tongshihu Qaghan) رسماً با راهنمایی یک راهب بودایی به نام پرابها کارامیترا (Prabhakaramitra) که از شمال هند به آنجا مسافرت کرده بود، به بودیسم روی آورد.

زائر هان چینی معروف به شوان زنگ (Xuanzang) در حدود ۶۳۰ میلادی در مسیر خود به هند از نواحی غرب سرزمین هند دیدن نمود. وی در گزارش خود به گسترش بودیسم در ناحیه باختری، قسمتی از امپراطوری او و بخصوص در معبد ناوا و بهار در شهر بلخ اشاره می‌کند. وی می‌نویسد در بخش دانشگاهی صومعه مجسمه‌های زیبایی بودا که با لباس‌های بلند ابریشمی پوشیده شده‌اند و

مزمین به جواهرات تزئینی می‌باشند با آداب و رسوم محلی زردشتی مطابقت دارند. در آن دوره، صومعه با شهر ختن، پادشاهی قدرتمند بودایی در شهر ترکستان ارتباط نزدیکی داشت و راهبان زیادی را برای تبلیغ به اطراف می‌فرستاد. خوان زنگ همچنین توضیح می‌دهد که یک صومعه نزدیک ناوا و یهارا به انجام تمرکزهای پیشرفته هینایانا (Hinayana) از آموزه‌های ویشایشیانا (vipashyana) اختصاص داده شده بود - که عبارت از درک استثنایی ناپایداری و فقدان هویت مستقل یک شخص است.

خوان زنگ دریافت که وضعیت بودیسم در ناگاهارا که تحت سلطه شاهان ترک بود، در وضعیت بدی قرار دارد. همانند بخش پنجابی گندارا که پس از کشتار جمعی یک قرن پیش شاه میهاراکولا هنوز وضعیت پیشین خود را به دست نیاورده بود. گرچه ناگارا و یهارا به خاطر وجود بقایای مجموعه بودا در آن یکی از مقدس‌ترین نقاط زیارتی بودائیان در دنیا به شمار می‌رفت، اما طبق گزارش خوان زنگ، راهب‌های آن خطرناک شده بودند. آنان از زائرین برای دیدن مجموعه بودا یک سکه طلا می‌گرفتند و در این منطقه، هیچ مرکزی برای مطالعه دین بودایی وجود نداشت.

در قرون پنجم و ششم، ماهایانا (Mahayana) از طریق کشمیر و بخش پنجابی گندارا در افغانستان پیشرفت نمود و خوان زنگ به وجود بودیسم در کاپیشا و مناطق هندوکش در غرب ناگاراها را اشاره می‌نماید. در ناگاراها را و شمال باختر سروسیتداد به صورت سنت رسمی بودایی باقی ماند.

### بنی‌امیه و معرفی اسلام

پنج سال پس از رحلت حضرت محمد (ص)، در سال ۶۳۷ میلادی اعراب حکومت ساسانیان را در ایران شکست دادند. آنان در سال ۶۶۱ خلافت بنی‌امیه را بنیان نهادند. بنی‌امیه بر ایران و بخش اعظم خاورمیانه حکومت راندند و در سال ۶۶۳ به منطقه باختر که در این زمان توسط شاهان ترک از ترکان غربی گرفته شده بود، حمله کردند. نیروهای بنی‌امیه نواحی اطراف بلخ را، از جمله صومعه ناواویهارا، تصرف نموده و باعث عقب نشینی شاهان ترک به دره کابل گردیدند.

اعراب اجازه دادند پیروان ادیان غیر اسلامی در سرزمین‌های فتح شده بر طبق ادیان خود عمل نمایند در صورتی که با آرامش تسلیم شوند و جزیه بپردازند. بعضی از بودایی‌ها در باختر و حتی یک راهب بزرگ ناواویهارا مسلمان شدند، ولی اکثریت بودایی‌ها در این منطقه قبول کردند که بعنوان اهل ذمه غیر مسلمان تحت حمایت حکومت اسلامی به زندگی خویش ادامه دهند. معبد ناواویهارا دایر شد و به کارهای مذهبی خود ادامه داد. زائر چینی به نام یی جینگ (Yijing) در سال ۶۸۰ از این صومعه بازدید کرد و گزارش داد که معبد مذکور به عنوان مرکز مطالعه سارواستیوادا (Sarvastivada) در حال فعالیت می‌باشد.

کرمانی، مؤلف ایرانی، در زمان بنی‌امیه در آغاز قرن هشتم شرح مفصلی درباره معبد ناواویهارا نوشت. در قرن دهم، همدانی از اثر او در «کتاب خود البلدان» استفاده کرد. همدانی با زبانی ساده و قابل فهم برای مسلمانان توضیح داده است که معبد ناواویهارا به خانه کعبه در مکه، مقدس‌ترین محل زیارتی مسلمانان، شبیه است. او نوشته است که معبد اصلی دارای سنگ مکعبی در مرکز است که با پارچه‌ای پوشیده شده و به همان طریق که در خانه کعبه انجام می‌شود، مؤمنان آن را طواف و سجده می‌کنند. سنگ مکعب به سکویی که بر روی آن یک گنبد قرار گرفته گفته می‌شود و شبیه به معابد باختری است. مطابق رسم ایرانیان، پارچه‌ای روی سنگ مکعب کشیده شده و از آن برای ادای احترام نسبت برای مجسمه‌های بودا و گنبد‌های آنان استفاده می‌شود. توصیف کرمانی نشان می‌دهد که بنی‌امیه رویکردی مثبت و محترمانه نسبت ادیان غیر اسلامی داشتند که در سرزمین‌های مفتوحه با آنها روبرو می‌شدند. البته بنی‌امیه سعی می‌کردند که این ادیان را درک کنند.

## اتحاد با تبت

در سال ۶۸۰ میلادی، امام حسین در عراق رهبری یک قبیام نافرجام را علیه بنی‌امیه به عهده گرفت. این برخورد توجه اعراب (بنی‌امیه) را از آسیای مرکزی منحرف کرد و باعث تضعیف کنترل آنان بر منطقه تحت سلطه شان شد. در سال ۷۰۵ میلادی تبتی‌ها با استفاده از این وضعیت با شاهان ترک متحد شدند تا نیروهای بنی‌امیه را از باختر بیرون برانند، اما موفق نشدند. تبتی‌ها از ۶۰ سال قبل، از طریق چین و نیپال با بودیسم آشنا شده بودند، اما هنوز در این زمان صومعه بودایی نداشتند. در سال ۷۰۸ شاهزاده ترک نازک تارخان (Nazaktar Khan) موفق شد که بنی‌امیه را از باختر اخراج و یک حکومت افراطی بودایی بنا کند. او حتی دستور داد که راهب بزرگ سابق ناواویهارا که اسلام آورده بود، گردن بزنند.

در سال ۷۱۵ میلادی، قتیبه، سردار عرب، باختر را از شاهان ترک و متحدشان، تبتی‌ها، پس گرفت. بخاطر شورش‌هایی که قبلاً در معبد ناواویهارا شده بود، وی خسارات سنگینی به آن وارد نمود. بسیاری از راهبان به سوی شرق به ختن و کشمیر گریختند و این امر باعث رشد بودیسم، مخصوصاً در کشمیر، گردید. پس از آن، تبت تغییر جهت داد و بنابر مصلحت سیاسی با بنی‌امیه که قبلاً با آنها در جنگ بود، متحد شده بود.

معبد ناواویهارا به سرعت تعمیر و مانند گذشته مشغول فعالیت شد. این نشان می‌دهد که تخریب صومعه‌های بودایی توسط مسلمانان از انگیزه مذهبی برخوردار نبود. اگر چنین انگیزه‌ای وجود داشت آنان اجازه نمی‌دادند که این معابد بازسازی شوند. بنی‌امیه فقط همان سیاستی را تکرار می‌کردند که در اوائل قرن قبل نسبت به بودایی‌ها، زمانیکه سند، جنوب پاکستان کنونی، را فتح کردند اعمال می‌کردند. آنها فقط معابدی را خراب کردند که گمان می‌رفت کسانی که با غلبه مسلمانان مخالف‌اند در آنها پنهان شده بودند. اما بعدها اجازه دادند این معابد بازسازی شوند و بقیه معابد نیز با موفقیت به کار خود ادامه دادند. برنامه اصلی مسلمانان بهره‌برداری اقتصادی از بودائی‌ان بود. لذا آنها جزیه را برای بودائی‌ان و مالیات زیارتگاه‌های مقدس را برای زائرین برقرار کردند.

با وجود گرایش عمومی مبنی بر بردباری مذهبی بوسیله خلفای پیشین بنی‌امیه، خلیفه عمر دوم (ح. ۷۲۰-۷۱۷) فرمانی صادر کرد که بر اساس آن همه متحدان دولت بنی‌امیه باید به دین اسلام بگردند و اسلام آوردنشان باید بر اساس فهم اصول دین اسلام، داوطلبانه باشد. در سال ۷۱۷، دولت تبت برای جلب رضایت متحدانش نماینده‌ای به دولت بنی‌امیه فرستاد تا از آنها درخواست کند که یک معلم مسلمان (مبلغ) به تبت بفرستند. آنها خلیفه الحنفی را فرستاد. بنابر اسناد موجود، این معلم موفق نشد تبتی‌ها را به دین اسلام جذب کند، به این دلیل که بنی‌امیه در رواج دینشان مصمم نبودند. به علاوه پذیرائی سردی که از الحنفی در دربار تبت شد، به دلیل جو بیگانه‌ستیزی بود که اقلیت مخالف در این دربار به وجود آورده بودند.

در طول دهه‌های بعد به دلیل این که اعراب، چینی‌ها، تبتی‌ها، شاهان ترک و سایر قبایل ترک بر سر کنترل منطقه آسیای مرکزی با هم می‌جنگیدند، غالباً متحدان سیاسی و نظامی تغییر می‌کردند. شاهان ترک دوباره کاپیسا را از بنی‌امیه گرفتند. پس از آن که در سال ۷۳۹ امپراطور تبت برای شرکت در جشن اتحاد شاهان ترک و ختن از کابل دیدن کرد، دوباره بین آنان اتحاد برقرار شد. حکومت بنی‌امیه در شمال باختر ادامه یافت.

## اوائل دوره حکومت عباسیان

در سال ۷۵۰ میلادی، یک گروه عرب حکومت بنی‌امیه را سرنگون کرد و سلسله عباسیان را بنیان نهاد. عباسیان کنترل بخش‌های شمالی باختر را حفظ نمودند. عباسیان نه تنها سیاست اهل ذمه را

در مورد بودائیان ادامه دادند، بلکه به فرهنگ‌های بیگانه مخصوصاً فرهنگ هندی علاقه فراوانی نشان دادند. در سال ۷۶۲ میلادی خلیفه المنصور (ح. ۷۷۵-۷۵۴) از معماران و مهندسان هندی خواست که طرحی برای بغداد، پایتخت جدید عباسیان، بدهند. او نام بغداد را از لغت سانسکرت بهاگا دادا (*Bhaga-dada*) به معنی «هدیه خداوند» گرفت. خلیفه همچنین جایی به نام خانه علم (بیت الحکمه) و یک دفتر ترجمه بنا کرد و از دانشمندان سایر فرهنگ‌ها و ادیان خواست که متون خود را بخصوص متون منطقی و موضوعات علمی را به زبان عربی ترجمه کنند.

اولین خلفای عباسی از حامیان مکتب معتزله بودند. این مکتب اصول قرآن را با دلیل و برهان توضیح می‌دهد. تمرکز اصلی آن بر دانش یونان باستان و توجه به باورهای سانسکریت بود. نه تنها متون علمی در بیت الحکمه به عربی ترجمه شدند بلکه دانشمندان بودایی نیز قسمت‌هایی از سوتراهای ماهایانا و هینایانا را درباره مسائل مذهبی و اصول اخلاقی به عربی ترجمه کردند.

خلیفه بعد، المهدی (ح. ۷۷۵-۷۸۵) به نیروهای عباسی مستقر در منطقه سند دستور داد به منطقه سائوراشترا (*Saurashtra*) در جنوب شرقی سند حمله کنند. این عمل برای مقابله با رقیبی بود که در عربستان ادعای مهدویت (مسیح اسلامی) کرده بود. بخشی از این حمله به این منظور بود که خلیفه شهرت بیشتری به دست آورد و برتری خویش را به عنوان رهبر دنیای اسلام نشان دهد. ارتش عباسی صومعه‌های بودایی و معابد چینی را در والابهی (*Valabhi*) ویران نمود. همانند کاری که بنی‌امیه در فتح سند انجام دادند، عباسیان فقط مراکزی را که گمان می‌رفت مخالفان حکومت در آنها پنهان شده باشند ویران نمودند. حتی در زمان حکومت خلیفه المهدی عباسیان در سایر نقاط امپراطوری صومعه‌های بودایی را به حال خود گزاردند و ترجیح دادند که از آنها به عنوان مراکز درآمد استفاده کنند. به علاوه، خلیفه مهدی به توسعه فعالیت‌های ترجمه در بیت الحکمه بغداد ادامه داد. قصد او نابود کردن فرهنگ هندی نبود بلکه می‌خواست از آن بیاموزد.

یحیی برمکی، نوه مسلمان یکی از رؤسای اداری بودایی در صومعه ناواویهارا، وزیر هارون الرشید، خلیفه بعدی عباسی (ح. ۸۰۸-۷۸۶ میلادی) بود. خلیفه تحت تأثیر او قرار گرفت و تعداد زیادی از دانشمندان و بزرگان هندی، مخصوصاً بودایی را به بغداد دعوت کرد. فهرستی از متون اسلامی و غیر اسلامی آماده شد («کتاب الفهرست») که شامل اسامی تألیفات بودایی بود و در میان آنها یک نسخه عربی از زندگی گذشته بودا به نام «کتاب بودا»، به عربی «کتاب البودا»، وجود داشت.

در این زمان دین اسلام به خاطر فرهنگ و دانش پیشرفته خود در باختر در حال گسترش بین زمینداران و طبقات تحصیل کرده شهری بود. در آن زمان، کسی که می‌خواست بودیسم را مطالعه کند، باید وارد صومعه می‌شد. گرچه هنوز در این دوره، صومعه ناواویهارا فعال بود، ولی گنجایش آن محدود بود و پیش از ورود به آن، فرد باید مطالب بسیاری را می‌آموخت. از سوی دیگر، مطالعه درباره فرهنگ اسلامی به آسانی میسر بود. از این رو، دین بودا عمدتاً در بین طبقات فقیرتر کشاورز در دهات باقی ماند و بیشتر به صورت نیایش در اماکن مقدس انجام می‌شد.

هندوئیسم همچنین در تمام منطقه وجود داشت. در سال ۷۵۳ میلادی زائر چینی به نام ووکونگ (*Wukong*) در طول سفرش گزارشی راجع به معابد هندی و بودایی مخصوصاً در دره کابل نوشته است. همچنان که دین بودایی در بین طبقات تاجر تضعیف می‌شد، هندوئیسم قوی‌تر می‌گردید.

## قیام علیه حکومت عباسیان

حکومت عباسیان در آغاز با قیام‌هایی مواجه شد. در سال ۸۰۸ میلادی، خلیفه هارون الرشید که برای فرو نشاندن یکی از این قیام‌ها به سمرقند، پایتخت سغد، می‌رفت در راه فوت کرد. قبل از آنکه وفات یابد امپراطوری خود را بین دو پسرش تقسیم کرده بود. مأمون که همراه وی در لشکرکشی سغد شرکت داشت، وارث نیمه شرقی امپراطوری شامل ناحیه باختر و امین، برادر قوی‌تر، وارث نیمه غربی امپراطوری از جمله دو شهر بغداد و مکه شد.

مأمون برای آنکه از پشتیبانی مردم جهت تصرف نیمه امپراطوری که متعلق به امین بود، بهره مند شود، زمین و ثروت را در بین مردم سند تقسیم کرد و سپس به برادرش حمله کرد. در خلال جنگ‌های خونینی که اتفاق افتاد، شاهان ترک کابل با متحدان تبتی خود و مخالفان عباسیان در سغد و باختر سعی کردند، با استفاده از اوضاع، حکومت عباسیان را سرنگون کنند. الفضل وزیر و سردار مأمون از وی خواست که علیه این متحدان اعلان جهاد (جنگ مقدس) کند تا بر اعتبار خلیفه افزوده شود. تنها حکامی می‌توانند بر ضد کسانی که علیه اسلام پرخاشگری می‌کنند، اعلان جهاد کنند که دارای ایمانی پاک و خالص باشند.

مأمون پس از شکست کامل برادرش اعلان جهاد نمود. در سال ۸۱۵ میلادی، وی پادشاه ترک معروف به کابل شاه را شکست داد و او را وادار کرد که مسلمان شود. بت پرستی بیش از هر چیز توهین به باورهای اسلامی محسوب می‌شد. کیش‌های بت پرست عربستان قبل از اسلام بت‌های خود را در مکان مقدس کعبه در مکه پرستش و نگهداری می‌کردند. پیامبر با استقرار اسلام همه آنها را نابود کرد. مأمون به نشانه تسلیم، از شاه ترک خواست که یک مجسمه بودا از جنس طلا به مکه بفرستد. بدون شک برای مقاصد تبلیغاتی و تثبیت مشروعیتش، مأمون مجسمه را به مدت دو سال در کعبه به نمایش عموم گذاشت تا این پیام را برساند که به خواست خداوند پادشاه تبت مسلمان شده است. اعراب باعث سردرگمی پادشاه تبت و دست نشانده او، شاه کابل، شده بودند. در سال ۸۱۷، عباسیان مجسمه بودا را ذوب کردند و با آن سکه ضرب زدند.

پس از پیروزی بر شاه ترک، عباسیان به ناحیه گیل گیت که امروز شمال پاکستان است، حمله و در مدت کوتاهی آنرا به خاک خود ضمیمه نمودند و یک فرمانده تبتی اسیر را با تحقیر به بغداد فرستادند.

## طاهریان، صفاریان و سلسله‌های هندوشاهی

در همین زمان، فرماندهان نظامی محلی در بخش‌های گوناگون امپراطوری عباسی حکومت‌های اسلامی خودمختاری را بنیان نمودند که فقط اسماً نسبت به خلیفه بغداد وفادار بودند. باختر شمالی اولین ناحیه ای است که اعلان خودمختاری نمود منطقه ای که فرمانده طاهر، سلسله طاهریان را در سال ۸۱۹ بنا نهاد.

در حالی که عباسیان از کابل و گیل گیت عقب نشینی می‌کردند و توجه خود را به مسائل ضروری‌تر معطوف می‌کردند، تبتی‌ها و شاهان ترک مجدداً مایملک سابق خود را پس گرفتند. علی‌رغم این که رهبران این سرزمین‌ها اجباراً به اسلام گرویدند، اما عباسیان آنها را مورد اذیت و آزار قرار ندادند. در واقع در طی این دوره اعراب تجارت با تبتی‌ها را ادامه دادند.

الصفار یک فرمانده مسلمان دیگر است که تحت حمایت حکومت عباسیان اعلان خودمختاری نمود. در سال ۸۶۱ میلادی جانشین وی سلسله صفاری را در جنوب شرقی ایران بنا نهاد. صفاری‌ها پس از آنکه کنترل بقیه سرزمین ایران را به دست آوردند، در سال ۸۷۰ به دره کابل حمله کردند. در حالی که شکست حتمی بود، آخرین شاه ترک بودایی بوسیله وزیر برهمنی خود به نام کالار (Kallar)



سرنگون شد و کابل و ناگاراها را به تصرف صفاریان درآمد. کالار سلسله هندوشاهی را در بخش پنجابی گذار را برپا کرد.

صفاریان فاتحان بسیار انتقام جویی بودند. آنها صومعه‌های بودایی دره کابل و بامیان را غارت و مجسمه‌ها و «بت‌های بودا» را بعنوان غنائم جنگی برای خلیفه فرستادند. این تصرف نظامی بیرحمانه اولین ضربه قاطعانه به دین بودایی در منطقه کابل بود. شکست قبلی و اسلام آوردن کابل شاه در سال ۸۱۵ میلادی تأثیر منفی زیادی بر وضعیت عمومی بودیسم در منطقه نگذاشت.

صفاریان به حملات و تصرفات خود به سمت شمال ادامه دادند و در سال ۸۷۳ باختر را از طاهریان پس گرفتند. در سال ۸۷۹ میلادی، شاهان هندو کابل و ناگاراها را تحت تصرف خود درآوردند و به سیاست حمایت از هندوها و بودایی‌ها ادامه دادند، به طوریکه صومعه‌های کابل به سرعت غنای پیشین خود را باز یافتند.

### سلسله‌های سامانی، غزنوی و سلجوقی

اسماعیل ابن احمد حاکم ایرانی سغد در سال ۸۹۲ میلادی اعلان خودمختاری نمود و سپس سلسله سامانی را به وجود آورد. در ۹۰۳، وی ناحیه باختر را از صفاریان گرفت. سامانیان بازگشت به فرهنگ اصیل ایرانی را تشویق نمودند و نسبت به پیروان دین بودایی بردباری نشان دادند. مثلاً در بخارا، پایتخت سامانیان، در دوره حکومت نصر دوم (ح. ۹۴۲-۹۱۳) شمایل کنده کاری شده بودا ساخته می‌شد و به فروش می‌رسید. فروش این شمایل به عنوان «بت‌های بودا» منع نشده بودند.

سامانیان در قلمرو خود مردان قبایل ترک را به صورت برده در درجات پائین ارتش به کار می‌گماردند. اگر سربازان به اسلام می‌گرویدند آزاد می‌شدند. در هر حال، سامانیان برای کنترل این مردان دچار مشکلاتی بودند. در سال ۹۶۲ میلادی، البتگین (Alptigin)، یکی از فرماندهان ارتش ترک بود که مسلمان شده بود، شهر غزنه (غزنی جدید) در جنوب کابل را تسخیر نمود. در سال ۹۷۶ میلادی، جانشین وی به نام سبکتکین (ح. ۹۹۷-۹۷۶-) امپراطوری غزنوی را بعنوان تابع دولت عباسیان ایجاد کرد. وی دره کابل را که در اختیار شاهان هندو بود، گرفته و ایشان را به گذار عقب راند.

بودیسم تحت حکومت شاهان هندو در دره کابل گسترش یافت. اسدی طوسی که در سال ۱۰۴۸ کتاب «گرشاسب نامه» را تألیف کرد در اثر خود می‌نویسد زمانی که غزنویان دره کابل را تسخیر کردند صومعه اصلی سوبهار (Subahar) بسیار غنی بود و بنظر نمی‌رسد که غزنویان آن را خراب کرده باشند.

در سال ۹۹۹ میلادی، محمود غزنوی (ح. ۱۰۳۰-۹۹۸) با کمک سربازان ترکی که در خدمت سامانیان به بردگی مشغول بودند، حکومت آنها را برانداخت. در این زمان، امپراطوری غزنوی باختر و سغد جنوبی را به منطقه تحت حکومت خود ضمیمه کرد. محمود غزنوی قسمت اعظم ایران را فتح کرد. وی سیاست سامانیان را برای ترویج فرهنگ ایرانی و بردباری در مقابل ادیان دیگر ادامه داد. بیرونی دانشمند و نویسنده ایرانی که در خدمت غزنویان بود، می‌نویسد که در پایان هزاره اول صومعه‌های بودایی باختر از جمله ناواویهارا هنوز فعال بودند.

محمود غزنوی نسبت به فرق اسلامی غیر از سنت حنفی که خود از آن حمایت می‌نمود، نابدبار بود. وی در سال ۱۰۰۵ میلادی به مولتان در شمال سند حمله کرد و پس از آن در سال ۱۰۱۰ میلادی جنگ‌هایی بر ضد فرقه اسماعیلیه (فرقه‌ای از شیعه) که مورد حمایت دولت بود و مورد علاقه سامانی‌ها، براه انداخت. سلسله اسماعیلی فاطمیان (۱۱۷۱-۹۱۰) از سال ۹۶۹ میلادی، در مصر

رقیب اصلی عباسیان سنی برای چیرگی بر دنیای اسلام بود. محمود همچنین می‌خواست کار ناتمام پدرش را به پایان رساند و شاهان هندو را براندازد. بنابراین، وی به گندارا حمله کرد و شاهان هندو را از آنجا راند و برای تصرف مولتان به پیش رفت.

در طول سال‌های بعد، محمود با تصرف نواحی شرق تا آگره (Agra) در شمال هند امپراطوری خود را وسعت بخشید. غارت و تخریب معابد ثروتمند هندو و صومعه‌های بودایی که در سر راهش قرار داشت از روش‌های پیشرفت در جنگ بود. مانند اغلب جنگ‌ها نیروهای مهاجم تا حد ممکن به تخریب می‌پرداختند تا مردم محلی را وادار به تسلیم کنند، مخصوصاً اگر آنها مقاومت می‌کردند. در طول جنگ در شبه قاره هند، محمود غزنوی صومعه‌های بودایی تحت حکومت خود را در کابل و باختر به حال خود رها کرد.

در سال ۱۰۴۰ میلادی، اتباع ترک سلجوقی که تحت قدرت غزنوی در سغد بودند، شورش کردند و سلسله سلجوقی را ایجاد کردند. در مدت کوتاهی باختر و قسمت اعظم ایران را از غزنویان که تا دره کابل عقب نشینی کرده بودند، گرفتند. سرانجام، امپراطوری سلجوقی تا بغداد، ترکیه و فلسطین توسعه یافت. سلجوقیان همان «کفار بدنامی» بودند که پاپ اوربان دوم در سال ۱۰۹۶ میلادی اولین جنگ‌های صلیبی را علیه شان آغاز نمود.

سلجوقیان در حکومت خویش عمل گرا بودند. آنان مراکز تحصیل اسلامی (مدرسه) را در بغداد و آسیای مرکزی تأسیس کردند تا کادر اداری تربیت کنند که اداره قسمت‌های مختلف امپراطوری شان را بعهده بگیرند. آنها حضور ادیانی غیر از اسلام، مانند بودایی‌ها، را تحمل نمودند. شهرستانی (۱۱۵۳-۱۰۷۶) در بغداد «کتاب الملل و النحل» را درباره ادیان غیر اسلامی و فرقه‌های مختلف آن به زبان عربی نوشت. این کتاب دارای توضیحات ساده‌ای درباره اصول دین بودایی است، که تکرار مطالب دست اول بیرونی در قرن قبل است. از جمله اینکه هندی‌ها بودا را به عنوان پیامبر قبول دارند.

در ادبیات فارسی اشارات بسیاری وجود دارد که بر ارتباط فرهنگی اسلامی - بودایی دلالت می‌کنند. مثلاً اشعار فارسی برای وصف زیبایی قصرها آنها را به نوبهار (ناوا و بهارا) مانند می‌کنند. به علاوه، در ناوا و بهارا و بامیان شمایل بودا و بخصوص مایتریا تصاویر بودای آینده دارای قرص ماه در پشت سرشان می‌باشد. توصیف شاعرانه زیبایی مطلق این است که کسی صورتی مثل ماه بودا داشته باشد. بنابراین، در اشعار فارسی قرن یازده مانند «ورقه و گلشاه» نوشته عیوقی کلمه بت به مفهوم مثبت برای بودا به کار رفته و نه به معنی دوم و موهن آن یعنی «بت». «تلویحاً بت به معنای مظهر زیبایی بدون در نظر داشتن جنسیت اشاره دارد. این اشارات نشان می‌دهند که حداقل تا اوائل دوره مغول در قرن ۱۳ میلادی، در فرهنگ ایرانی این مناطق صومعه‌ها یا شمایل بودایی قرن‌ها به صورت یک میراث در میان بودائیان مسلمان شده باقی ماند.

### سلسله‌های قراختائیان و غوریان

در سال ۱۱۴۱ میلادی، قراختائیان، مردمی که به زبان مغولی حرف می‌زدند، بر ترکستان شرقی و شمال غربی ترکستان حکومت می‌کردند. آنان سلجوقیان را در سمرقند شکست دادند. یلو داشی (Yelu Dashi)، حاکم قراختائیان، مناطق سغد و باختر را ضمیمه امپراطوری خود نمود درحالی‌که غزنویان هنوز کنترل نواحی شرق دره کابل را در دست داشتند. قراختائیان پیرو مذهبی آمیخته از بودایی، تائوئیسم، کنفوسیوس و شمنیسم بودند. در هر حال، یلوداشی شدیداً بردبار و در قلمرو خود همه ادیان از جمله اسلام را حفظ می‌کرد.

در سال ۱۱۴۸ میلادی، علاءالدین که از چادر نشینان ترکان غز ساکن کوه‌های مرکزی افغانستان بود ناحیه باختر را از قراختائیان گرفت و سلسله غوریان را بنیان نهاد. در سال ۱۱۶۱ میلادی وی غزنه و کابل را نیز از غزنویان گرفت و در سال ۱۱۷۳ میلادی برادرش، محمد غوری، را به سمت حاکم غزنه منصوب کرد و وی را تشویق نمود که به شبه قاره هند حمله کند.

محمد غوری، مانند محمود غزنوی، در سال ۱۱۷۸ میلادی پادشاهی مولتان اسماعیلی را در شمال سند، که استقلال خود را از غزنویان بازپس گرفته بود، تسخیر کرد. وی برای فتح تمام منطقه پنجاب پاکستان و شمال هندوستان و بعد از آن دشت رود گنگ تا ناحیه بیهار کنونی و غرب بنگال به پیشروی ادامه داد. در سال ۱۲۰۰ میلادی، در خلال لشکرکشی، وی بسیاری از صومعه‌های بزرگ بودایی را از جمله ویکراما شیلا (Vikramashila) و اودانتا پوری (Odantapuri) غارت و تخریب نمود. پادشاه محلی سنا، صومعه‌های مذکور را تبدیل به قلعه‌های نظامی کرده بود تا حملات محمد غوری را خنثی کند.

احتمالاً رهبران غوری سربازان خود را با تلقین مذهبی به هیجان می‌آوردند، درست مانند هر ملتی که با تبلیغات سیاسی و وطن پرستی، این کار را انجام می‌دهد. مانند بسیاری از فاتحان، هدف اصلی آنها به دست آوردن سرزمین، ثروت و قدرت بود. لذا، غوریان فقط صومعه‌هایی را که در مسیر حمله آنها قرار داشتند، خراب کردند. برای مثال، در سال ۱۲۳۵ میلادی وقتیکه چگ لوتساوا (Chag Lotsawa) مترجم تبتی از صومعه‌های نالاندا و بوده گایا (Bodh Gaya) که در خارج از مسیر حمله قرار داشتند دیدن کرد، مشاهده نمود که با اینکه هر دو صومعه غارت و خراب شده بودند، اما هنوز تعداد کمی از راهبان در آنجا فعالیت می‌کردند. صومعه جاگاددالا (Jagaddala) در بنگال شمالی مورد تهاجم قرار نگرفته بود و همچنان فعال بود.

غوری‌ها در صدد تسخیر و مسلمان کردن بودایی‌های آنجا برنیامدند. در آن زمان، کشمیر منطقه‌ای فقیر بود و صومعه‌هایش دارایی ناچیزی داشتند از این روی مهاجمان به این صومعه‌ها حمله نمی‌کردند. غوریان به سرداران و حکام خود مقرری نمی‌پرداختند و از آنها انتظار داشتند که از درآمدهای محلی نیاز خود و لشگریانشان را تأمین کنند. پس اگر حکام این مناطق مردم را به اجبار مسلمان می‌کردند، نمی‌توانستند از تعداد زیادی از آنان جزیه بگیرند. بنابراین، غوریان در هند، مانند افغانستان، سیاست اعطای حق ذمه به غیر مسلمانان و اخذ جزیه از آنها را ادامه دادند.

## دوره مغول

در سال ۱۲۱۵، چنگیز خان، مؤسس امپراطوری مغول، افغانستان را از تصرف غوریان درآورد. چنگیز خان کسانی را که با پیروی از وی مخالفت می‌کردند، نابود و سرزمینشان را تاراج می‌کرد. معلوم نیست در آن هنگام بر بودائیانی که هنوز در افغانستان باقی مانده بودند، چه گذشت. چنگیز با همه ادیان سرسازگاری داشت و تا وقتی که رهبران آنها برای طول عمر و موفقیت چنگیز در جنگ‌ها دعا می‌کردند، به آنها کاری نداشت. برای مثال، در سال ۱۲۱۹ میلادی چنگیز یک مرشد معروف دائویست چینی را در افغانستان به حضور طلبید تا با اجرای تشریفات برای طول عمر وی دعا کند و اکسیری برای جاودانگی اش تهیه نماید.

پس از مرگ چنگیز در سال ۱۲۲۷ و تقسیم امپراطوری بین ورثانش، پسرش جغتای وارث نواحی سغد و افغانستان شد و خاقانی جغتایی را بنیان نهاد. در سال ۱۲۵۸ میلادی هلاکو، نوه چنگیز، ایران را فتح و خلیفه عباسیان را در بغداد برانداخت. وی مؤسس حکومت ایلخانی در ایران است. هلاکو از راهب‌های بودایی تبت، کشمیر و لاداخ دعوت کرد که به دربار وی در شمال غربی ایران بیایند. ایلخانیان از خاقانی جغتایی قوی‌تر بودند و در آغار بر عموزادگانشان در منطقه تسلط یافتند.

راهب‌های بودایی که باید برای ورود به ایران از افغانستان می‌گذشتند، بدون شک در مسیرشان رسماً مورد حمایت قرار می‌گرفتند.

بنابر عقیده بعضی از دانشمندان احتمالاً راهب‌های تبتی که به ایران آمده بودند، از پیروان مکتب دریگونگ‌کاگیو (Drigung Kagyu) بودند و چه بسا که هلاکو از آنان به دلایل سیاسی دعوت کرده بود. در سال ۱۲۶۰ میلادی قوبیلای یا کوبیلا خان فرمانروای مغول شمال چین اعلان نمود که وی خان بزرگ مغولان است. قوبیلای از آیین ساکیای (Sakya) بودایی‌های تبتی حمایت می‌کرد و به رهبران آنها در تمامی تبت اسماً قدرت بخشید. قبل از این رهبران دریگونگ‌کاگیو از سلطه سیاسی در تبت برخوردار بودند. رقیب اصلی قوبیلای، عموزاده دیگرش خائیدو (Khaidu) بود که بر ترکستان شرقی حکومت می‌کرد. وی حامی راه و رسم دریگونگ‌کاگیو بود. ممکن است که هلاکو در این نبرد قدرت، متمایل به اتحاد با خائیدو بوده باشد.

بعضی فکر می‌کنند که دلیل توجه قوبیلا و خائیدو به بودیسم تبتی برای به دست آوردن نیروی ماوراءالطبیعه ماهاکالا (Mahakala) حامی بودیسم است که در نیایش ساکیا و کاگیو وجود دارد. ماهاکالا حافظ تانگوت‌ها (Tanguts) بود که بر نواحی بین تبت و مغولستان حکومت می‌کردند. به هرحال، چنگیزخان، پدر بزرگشان، که می‌بایستی از ماوراءالطبیعه به او کمک می‌رسید، در نبردی به دست تانگوت‌ها کشته شده بود. بعید است که رهبران مغول، از جمله هلاکو، بودیسم تبتی را به خاطر تعلیمات عمیق فلسفی‌اش پذیرفته باشند.

پس از مرگ هلاکو در سال ۱۲۶۶، خاقانی جغتایی استقلال بیشتری، از ایلخانیان، به دست آورد و برای نبرد علیه قوبیلای خان مستقیماً با خائیدو اتحاد برقرار کرد. در این زمان جانشینان هلاکو بر اساس ملاحظات سیاسی گاه از بودیسم تبتی حمایت می‌کردند و گاه از دین اسلام. آباقا، پسر هلاکو همچنان سیاست پدرش را در حمایت از بودیسم تبتی ادامه داد. تکودار، برادر آباقا در سال ۱۲۸۲، جانشین وی شد و به اسلام گروید تا در حمله به مصر از حمایت عمال محلی برخوردار گردد. در سال ۱۲۸۴، ارغون، پسر آباقا پس از شکست عمویش تکودار، ایلخان مغول شد و دین بودا را مذهب رسمی کشور قرار داد و چندین معبد و صومعه در ایران ساخت. پس از فوت ارغون در ۱۲۹۱ برادرش، گیخاتو، به مقام ایلخانی رسید. راهب‌های تبتی به وی نام تبتی رینچن دورجه (Rinchen Dorje) داده بودند. اما گیخاتو فرد الکلی بود که نمی‌توانست برای بودیسم امتیازی به شمار آید. وی اسکناس کاغذی را، به رسم چین، در ایران رواج داد که بالای اقتصادی شد.

گیخاتو یک سال پس از مرگ قوبیلای در سال ۱۲۹۴ میلادی فوت کرد. غازان خان، پسر ارغون، پس از وی به قدرت رسید. غازان خان مجدداً دین اسلام را دین رسمی ایلخانیان قرار داد و معابد و صومعه‌های جدید را در ایران خراب کرد. بعضی از دانشمندان اظهار می‌دارند که لغو سیاست مذهبی ارغون خان توسط پسرش غازان خان به این دلیل بود که غازان خان می‌خواست خود را از حرکت‌های اصلاح طلبانه و اعتقادات عمویش دور ساخته و در برابر حکومت مغولان چین ادعای استقلال نماید.

علی رغم فرمان تخریب معابد بودایی، غازان خان مایل نبود که کلیه روابط با بودیسم از بین برود. برای مثال، او از رشیدالدین فضل‌الله همدانی خواست که «جوامع التواریخ» را به فارسی و عربی بنویسد. در بخش تاریخ ملل فتح شده توسط مغول، رشیدالدین «زندگی و تعلیمات بودا» را اضافه نمود. برای کمک به تحقیقات این مورخ، غازان خان از راهب کشمیری به نام بکشی کمالاشری (Bakshi Kamalashri) دعوت کرد که به دربار او بیاید. مانند تحقیق قبلی توسط کرمانی، رشید

الدین زندگی بودا را به زبانی نوشته است که قابل فهم برای مسلمانان باشد. مثلاً، بودا را پیامبر، خداهای دوا (deva) را فرشته و مارا (Mara) را شیطان نامیده است.

رشیدالدین می‌نویسد که در آن زمان یازده متن درباره بودیسم به زبان عربی ترجمه شده بود که در ایران مورد استفاده بودند. این متون شامل نوشته‌های ماهایانا مانند «موعظه در وصف سرزمین نعمت‌های پاک» (سانسکریت، «سوکهاوتی ویوها سوترا»)، درباره آمیتابهای سرزمین نعمت‌های پاک)؛ «موعظه‌هایی در وصف سبب بافته شده» (سانسکریت، «کاراندا ویوها سوترا»)، درباره آوالوکیشوارا، تجلی شفقت است) و «تفسیری در باره مایتریا» (سانسکریت، «مایتر وایاکاران»)، درباره مایتریا، بودای آینده و تجلی عشق است). بدون شک، این متون جزء نوشته‌هایی بودند که در قرن هشتم ترجمه آنها تحت سرپرستی خلفای عباسی در خانه دانش بغداد آغاز شد.

رشیدالدین کتاب تاریخ خود را در سال ۱۳۰۵، در زمان فرمانروایی الجایتو، جانشین غازان، تمام کرد. به نظر می‌رسد که در این زمان یا حداقل تا پایان فرمانروایی الجایتو در سال ۱۳۱۶، راهبان بودایی هنوز در ایران حضور داشتند. آنها تلاش کردند که رهبر مغول را به دیانت بودایی برگردانند. بنابراین، حداقل تا آن زمان، راهبان بودایی هنوز از طریق افغانستان رفت و آمد می‌کردند و احتمالاً در دربار جغتایی از ایشان پذیرایی می‌شد.

در سال ۱۳۲۱ میلادی امپراطوری جغتایی به دو قسمت تقسیم شد. خاقانی جغتایی غرب شامل سغد و افغانستان بود که از آغاز، خان‌های آن مسلمان شدند. در سال ۱۳۳۶ میلادی سرزمین ایلخانیان در ایران قطعه قطعه و از یکدیگر جدا شدند. از آن پس، از ادامه حضور بودیسم، که یک‌هزار و نهصد سال در افغانستان وجود داشت، اثری دیده نمی‌شود. با این وصف اطلاعات در باره بودیسم از بین نرفت. تیمورخاقانی جغتایی غربی را در سال ۱۳۶۴ میلادی و دولت‌های کوچک جانشین دولت ایلخانی را در سال ۱۳۸۵ میلادی فتح کرد. شاهرخ فرزند و جانشین تیمور، حافظ ابرو را مأمور نوشتن «معجم التواریخ» نمود که در سال ۱۴۲۵ میلادی در هرات، پایتخت افغانستان، به پایان رسید. این تاریخ دارای شرحی در باب بودیسم همانند آنچه در اثر رشید الدین در یک قرن پیش آمده بود، می‌باشد.

لطفا در صفحه بعدی زیر زندگی نامه نویسنده این کتاب را مطالعه کنید.

## خلاصه‌ای از زندگینامه الکساندر برزین

شرق شناس



الکساندر برزین در سال ۱۹۴۴ در شهر پاترسن در ایالت نیوجرسی به دنیا آمد، در سال ۱۹۶۵ مدرک لیسانس خود را از دانشکده علوم شرق شناسی دانشگاه راتگرز و دانشگاه پرینستون دریافت نمود. در سال ۱۹۶۷ فوق لیسانس و در ۱۹۷۲ به دریافت درجه دکترا از دانشکده زبان‌های خاور دور (چینی)، سانسکریت و مطالعات هندوستان، در دانشگاه هاروارد نائل شد. از ۱۹۶۹ تا ۱۹۹۸، عمدتاً در دارامسالای هندوستان اقامت داشت. وی ابتدا با دریافت بورسیه تحصیلی به مطالعه و تمرین چهار سنت تبتی نزد استادان بودایی پرداخت.

استاد اصلی وی تسنزاب سرکونگ رینپوچه (Tsenzhab Serkong Rinpoche)، استاد مباحثه و دستیار ویژه عالیجناب دالایی لاما بود. دکتر برزین به مدت نه سال در سمت مترجم و منشی دالایی لاما در چندین سفر در اطراف جهان با وی همراه بود. همچنین به دفعات بعنوان مترجم دارما در خدمت عالیجناب دالایی لاما انجام وظیفه نموده است.

دکتر برزین که عضو هیئت مؤسسن دفتر ترجمه کتابخانه آثار و مجموعه‌های تبتی می‌باشد، برای ترجمه واژه‌های فنی تبتی، که اکثراً اشتباه معنی می‌شده اند، اصطلاحات جدیدی به زبان انگلیسی، تدوین کرده است. وی با عده کثیری از مترجمان زبان‌های دیگر همکاری و آنان را راهنمایی کرده است تا بتوانند واژه‌های فنی را بر اساس اصولی یکدست و مشترک اصلاح کنند.

از سال ۱۹۸۳، دکتر برزین به اطراف دنیا سفر کرده، جنبه‌های مختلف فلسفی و عملی بودیسم را آموزش داده و تاریخ تبتی - مغولی و تئوری نجوم - پزشکی را در دانشگاه‌ها و مراکز دارمای بیش از هفتاد کشور تدریس نموده است. وی بیشتر به جهان کمونیست گذشته و کنونی، امریکای لاتین، آفریقا، آسیای مرکزی و خاورمیانه سفر کرده و آثار متعدد و ترجمه‌های بیشماری منتشر کرده است. بسیاری از سخنرانی‌های وی به زبان این مناطق ترجمه شده‌اند.

دکتر برزین برای چندین طرح بین‌المللی فرهنگی تبتی - مغولی به عنوان رابط غیر رسمی ایفای نقش نموده است. از آن جمله‌اند: برنامه تبتی امدادهای پزشکی به آسیب دیدگان چرنوبیل با همکاری وزارت بهداشت روسیه؛ طرح «بنیاد گر» (Gere Foundation) در مغولستان، هدف از این طرح تألیف کتاب‌هایی درباره آئین بودا به زبان ساده مردم است به منظور احیاء فرهنگ سنتی. وی همچنین در ترتیب دادن و پیش بردن محاوره‌های بین اسلام و بودیسم مؤثر بوده است.

در سال ۱۹۹۸، برزین به غرب مراجعت نمود تا از شرایط مناسب‌تری که برای تألیف و نشر موجود است بهره گیرد. گاه برای تدریس در مراکز دارما به مناطق متعدد مسافرت می‌کند، اما بیشتر وقت خود را به تکمیل مطالبی که چاپ نشده‌اند می‌گذراند تا آنها را برای انتشار در وب-سایت آرشیوهای برزین آماده کند. وی در حال حاضر در شهر برلین آلمان زندگی می‌کند.

